

امتحان کردن ایمان ابراهیم - پیدایش ۷:۲۱-۱:۲۲؛ ۱۹-۱

ارتباط:

امروز بخاطر چه چیزی شکرگذارید؟
در هفته گذشته کار خدا را در زندگی خود چگونه دیده اید؟
چه مشکلاتی را در زندگی تجربه می کنید؟ چطور میتوانیم به شما کمک کنیم؟
درس جلسه گذشته را چطور به کار بردید؟ نتیجه چی شد؟
درس آخرین جلسه را با چه کسی در میان گذاشتید؟ جواب آنها چه بود؟

دستورالعمل: لطفاً از مراحل ذیل استفاده کنید؛ شما را در قسمت کشف حقیقت خدا راهنمایی میکند.

کشف کردن:

قدم اول - اشتراک کننده گان به نوبت بخش های متن را می خوانند
قدم دوم - یک نفر کل متن را با صدای بلند می خواند در حالی که دیگران گوش می دهند
قدم سوم - یکی از اشتراک کننده ها قسمتی از متن را به زبان خود توضیح می دهد

امتحان کردن ایمان ابراهیم - پیدایش ۷:۲۱-۱

۱ خداوند همان طوریکه وعده داده بود، ساره را برکت داد ۲ و در وقتی که ابراهیم پیر بود، ساره حامله شد و پسری برای او به دنیا آورد. این پسر در همان وقتی که خدا فرموده بود به دنیا آمد. ۳ ابراهیم اسم او را اسحاق گذاشت. ۴ وقتی اسحاق هشت روزه شد، ابراهیم طبق فرموده خدا او را ختنه کرد. ۵ وقتی اسحاق متولد شد ابراهیم صد ساله بود. ۶ ساره گفت: «خدا برای من خوشی و خنده آورده است و هر کسی که این را بشنود با من خواهد خندید.» ۷ سپس اضافه کرد: «چه کسی باور می کرد که من روزی طفل ابراهیم را شیر بدهم؟ چون من در موقع پیری او پسری برایش به دنیا آورده ام.»

امتحان کردن ایمان ابراهیم - پیدایش ۱۹:۲۲-۱

۱ مدتی بعد خدا ابراهیم را امتحان کرد و به او فرمود: «ابراهیم.» ابراهیم جواب داد: «بلی، خداوندا.» ۲ خدا فرمود: «پسر عزیزت اسحاق را که خیلی دوست می داری، بردار و به سرزمین موریاب برو، آنجا او را بر سر کوهی که به تو نشان می دهم برای من قربانی کن.» ۳ روز بعد، ابراهیم صبح وقت برخاست. مقداری هیزم برای قربانی تهیه نمود و آن را بر سر خر بار کرد. اسحاق و دو نفر از نوکران خود را برداشت و به طرف جایی که خدا به او فرموده بود، براه افتاد. ۴ روز سوم، ابراهیم آن محل را از فاصله دور دید. ۵ به نوکران خود گفت: «شما اینجا پیش خر بمانید. من و پسرم به آنجا می رویم تا عبادت کنیم. بعداً پیش شما بر می گردیم.» ۶ ابراهیم هیزم ها را بر دوش اسحاق گذاشت و خودش کارد و آتش برای روشن کردن هیزم برداشت و برای قربانی سوختنی با هم به راه افتادند. ۷ اسحاق گفت: «پدر.» ابراهیم جواب داد: «بلی پسرم؟» اسحاق پرسید: «می بینم که تو آتش و هیزم داری، پس بره قربانی کجا است؟» ۸ ابراهیم جواب داد: «خدا خودش آنرا آماده می کند.» هر دوی آن ها با هم رفتند. ۹ وقتی آن ها به جایی رسیدند که خدا فرموده بود، ابراهیم یک قربانگاه درست کرد و هیزم ها را روی آن گذاشت. پسر خود را بست و او را بر قربانگاه، روی هیزم ها قرار داد. ۱۰ سپس کارد را به دست گرفت تا او را قربانی کند. ۱۱ اما فرشته خداوند از آسمان او را صدا کرد و گفت: «ابراهیم، ابراهیم.» او جواب داد: «بلی، خداوندا.» ۱۲ فرشته گفت: «به پسر خود صدمه نرسان و هیچ کاری با او نکن. من حالا فهمیدم که تو از خدا اطاعت می کنی و به او احترام می گذاری. زیرا تو پسر عزیز خود را از او دریغ نکردی.» ۱۳ ابراهیم به طرف صدا نگاه کرد. کوچی را دید که شاخ هایش به درختی گیر کرده است. رفت و آنرا گرفت و به عنوان قربانی سوختنی به جای پسر خود قربانی کرد. ۱۴ ابراهیم آنجا را «خداوند آماده می کند» نامید و حتی امروز هم مردم می گویند: «بر سر کوهها خداوند آماده

می‌کند». ۱۵ فرشته خداوند برای بار دوم از آسمان ابراهیم را صدا کرد ۱۶ و گفت: «خداوند می‌گوید: من به تو وعده می‌دهم و به اسم خودم قسم می‌خورم که تو را به فراوانی برکت بدهم. زیرا تو این کار را کردی و پسر عزیز خود را از من دریغ نکردی. ۱۷ من وعده می‌دهم که نسل تو را مانند ستارگان آسمان و ریگ‌های ساحل بحر زیاد کنم. اولاده تو بر دشمنان خود پیروز می‌شوند. ۱۸ تمام ملت‌ها از من خواهند خواست همان طوری که نسل تو را برکت داده ام نسل آن‌ها را هم برکت بدهم. فقط به خاطر اینکه تو از من اطاعت کردی.» ۱۹ ابراهیم پیش نوکران خود برگشت و آن‌ها با هم به بن‌رشیع رفتند و ابراهیم در آنجا اقامت گزید.

پرساں کنید/ جواب دهید

در این متن چه می‌بینید؟

این برای شما چه معنای دارد؟

چه چیزی را در این متن دوست دارید / دوست ندارید؟

چطور این متن نظر شما را نسبت به خدا/مردم تغییر می‌دهد؟

جواب: اگر این درست است... پس

چطور میتواند راه و روش زندگی شما را تغییر دهد؟

درس امروز را میخواهید با چه کسی شریک بسازید؟

ختم کردن جلسه

تصمیم بگیرید که چه وقت گروه مجددا ملاقات خواهد کرد، و جلسه را با دعا خاتمه دهید.